**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010718**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

صحبت سر این بود که آیا دلیل بر این که در زکات مملوکیت متعلق زکات شرط هست چی است؟ مرحوم آقای خویی به یک سری روایات تمسک کردند که اشاره کردند این در کلام آقای منتظری و آقای هاشمی اینها آن روایات ذکر شده. خب ما آن روایات را خواندیم، عرض ما این بود که این روایات اگر دال بر خلاف مقصود مرحوم آقای خویی نباشد دال بر وفاق نیست حالا توضیح بیشترش را بدهم. یک بحثی در میان عامه مطرح هست در روایات ما هم به آن نظر دارد، آن این است که اگر کسی مال زکوی را به دیگری قرض بدهد و این مال یک سال دست مقترض بماند آیا زکاتش به گردن مقرض است، به گردن مقترض است؟ چی است؟ یک بحث این هست که آیا مقترض زکات به گردنش واجب هست، این یک بحث. شبهۀ عدم وجوبش هم این است که کأنّ مقترض قرض گرفته در قبالش ذمه‌اش مشغول است، چون ذمه‌اش در قبال این مالی که هست مشغول است می‌گوییم زکات واجب نیست. کما این که در خمس هم اینجور است. خمس چون موضوعش فایده است آن چیزی که انسان مالک هست ولی در قبالش ذمه‌اش مشغول است آن خمس ندارد. ولی در میان عامه مطلب اتفاقی است، تقریباً اتفاقی است که مقترض زکات به گردنش واجب نیست. و من حالا عبارت عامه را بخوانم. کالاتفاق البته این که اتفاق می‌گویم فتواهای مخالفی کمی هم هست ولی عمده‌اش این هست.

باب زکات الدِیْن و الصدقة در کتاب مغنی ابن قدامه، متن این هست

«مسئلة و اذا كان معه مأتا درهم و عليه دين فلا زكاة عليه»

یک مقدار نصاب که ۲۰۰ درهم باشد اگر داشته باشد مالک باشد، و علیه دَیْنٌ فلا زکاة علیه. زکات به گردنش نیست. این تعبیر معه مأتا درهم کأنّ می‌خواهد اشاره به این بکند کأنّ این را مالک نیست، وقتی در قبالش همان مقدار هم دین دارد کأنّ مالک نیست. در شرحش ابن قدامه می‌گوید و جملة ذلک ان الدین یمنع وجوب الزکاة فی الاموال الباطنة روایة واحدة و هی الاثمان و عروض التجارة.

در اثمان و عروض تجارت این اگر دِیْن مانع وجوب زکات هست. البته عروض تجارت خب سنی‌ها معمولاً در مال التجارة زکات را واجب می‌دانند، آن روی آن مبناست. حالا ما مستحب می‌دانیم این را خب فرق دارد حکم مسأله بین شیعه و سنی از این جهت. ولی حالا نسبت به اسمائش.

و به قال عطا و سلیمان بن یسار و میمون بن مهران و الحسن و النخعی و اللیث و مالک و ثوری و الاوزاعی و اسحاق و ابو ثور و اصحاب الرأی. تقریباً همۀ فقهای مهم زمان امام صادق و کاظم قائل به این قول هستند.

ولی یک قول نادری هم هست و قال ربیعه و حماد بن ابی سلیمان و الشافعی فی جدید قولیه.

شافعی دو سری فتوا داشته، یک فتوای قدیم دارد، یک فتوای جدید اینها کأنّه دو تا نفر هستند و می‌گوید فتوای جدید شافعی این هست که لا یمنع الزکات لأنّه حرٌّ مسلمٌ ملک نصاباً حولاً فوجبت علیه الزکاة کمن لا دین علیه. البته در مورد جایی که اموال، اموال ظاهره باشد مثل مواشی و غلات و امثال اینها آنها اختلافی است. آن بعضی قائل هستند زکات دارد بعضی‌ها قائل نیستند آن ادامه‌اش چیزش را ذکر کرده.

ولی نسبت به اموال باطنه که اثمان که عمدتاً هم آن چیزی که بیشتر از همه مهم هست بحث اثمان هست و پول هست که اینها زکات را واجب نمی‌دانند، این یک بحث.

یک بحث دیگر این هست که حالا مقرض آیا مقرض که این، مقرض زکات به گردنش هست یا مقرض باید بعد از این که قرض را تحویل گرفت زکات به گردنش است. حالا زکات هم به گردنش هست بعد از این که گرفت برای آن یک سال آخر زکات واجب است یا نسبت به کل سال‌های قبلی که بوده آن هم زکات به گردنش هست. یا تفصیل هست، اگر مقرض امکان دریافت قرضش وجود داشته باشد زکات به گردنش هست. اگر امکان دریافت قرضش وجود نداشته باشد زکات به گردنش نیست. اینها اختلافاتی هست که در اقوال عامه هست و در روایات ما هم منعکس شده. این اختلافات و اینها در روایات ما کاملاً منعکس شده. حالا دوستانی که کلاس راهنما امروز بعد از ظهر ان شاء الله خدمتشان هستیم یک ساعت به غروب، از ساعت ۵ دقیقه به ۵ مثلاً می‌گوییم، همین بحث را، روایت‌های مربوط به زکات دِیْن را که در جامع احادیث هست ملاحظه بفرمایند، آن روایات را جامع احادیث، باب حکم زکات الدِینْ و القرض، باب ۱۳ از ابواب من تجب علیه الزکاة. یک مقداری در مورد این روایات کلاس راهنما صحبت بیشتر می‌کنیم.

عرض کردم یکی بحث این هست که مقترض زکات به گردنش واجب هست یا نیست، یکی این است که مقرض به چه نحو زکات واجب است؟ بعضی از عبارت‌های در مورد مقرض هم بخوانم بد نیست. این متن، آن عبارت قبلی که خواندم این مغنی ابن قدامه، جلد ۲، صفحۀ ۶۳۳ بود.

این عبارت صفحۀ ۶۳۷ هست. اذا کان له دین علی ملیٍ فلیس علیه زکاة حتی یقبضه و یعدی لما مضیٰ. بعد شرحش این است و جملة ذلک ان الدین علی ضربین احدهما دین علی معترفٌ به باذل له فعلی صاحبه زکاته الا انه لا یلزمه اخراجها حتی یقبضه فیودی لما مضیٰ رُوِی ذلک عن علی رضی الله علیه [اینجا نوشته] و بهذا قال الثوری و ابو ثور و اصحاب الرای و قال عثمان و ابن عمر [اینجا نوشته رضی الله عنهما] و جابر و طاوس و النخعی و جابر بن زید و الحسن و میمون بن مهران و الزهری و قتادة و حماد بن ابی سلیمان و الشافعی و اسحاق و ابو عبید علیه زکاة. [و قال عثمان و یک عدۀ زیادی، این] علیه اخراج الزکاة فی الحال و ان لم یقبضه لانه قادر علی اخذه و التصرف فیه فلزمه اخراج زکاته کالودیعة.

بعدش دارد و رُوِیَ، بعد استدلالاتش را چیز می‌کند. و قال عکرمه لیس فی الدین زکاة و رُوِیَ ذلک العایشة و ابن عمر اینجا نوشته رضی الله عنهما لانه غیر. اینجا نوشته غیر نامٍ، احتمالاً غیر تام باشد. فلم تجب غیر تام، یعنی ملکیتش تام نیست. یک بحثی بعداً می‌آییم که یکی از شرایط این است که ملکیت تام باشد، فلم تجب زکاته کعروض الغنیة و روی عن سعید بن المصیب و عطاء بن ابی رباح و عطاء الخراسانی و ابی زناد یزکیه إذا قبضه لسنة واحدة. بعد از این هم که قبض کرد در واقع تا اینجا سه تا قول بود. یک قول این است که همان درجا باید بدهد، یک قول این هست که در جا لازم نیست بدهد ولی به گردنش می‌آید، بعداً که قبض کرد نسبت به سال‌های گذشته هم باید داده بشود. این قول سوم این هست که وقتی قبض کرد لسنة واحدة فقط باید می‌دهد، اصلاً واجب نیست این اقوال مختلفی هست که در میان عامه هست.

حالا این روایات ما هم مختلف هست از هر دو جهت. هم در مورد این که مقرض زکات به گردنش هست، هم در مورد این که مقترض زکات به گردنش هست. به نظر می‌رسد این دو روایتی که آقای به آن تمسک کردند ابو الصباح کنانی و علی بن جعفر و همین جور روایت علی بن مهزیار، اینها از روایاتی هستند که دال بر این هستند که بر مقرض واجب است، بر مقترض واجب نیست. و کأنّه مقرض هست که صاحب مال است. مقترض چون این ولو این مال را الآن در اختیارش هست، چون ذمه‌اش مشغول به همان مقداری که الآن در اختیار دارد هست به مقدار دِیْنش کأنّ مالکیتش، مالکیت کامل نیست. حالا من روایت را یک بار دیگر می‌خوانم بعد یک نکاتی اوّلاً فقه الحدیثی‌اش را عرض می‌کنم و بعضی روایات دیگری که در این مورد هم هست را به آن اشاره می‌کنم. این روایت ابو الصباح کنانی این هست عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل، اینجا نوشته ینفی، احتمالاً ینسئٌ مراد هست که اگر ینفی باشد از باب تخفیف همزه. او یعین، در حاشیه نوشته ینسی او یعین ای یبیع نسیئةً او یبیع عینةً. بعد می‌گوید فلا یزال ماله دیناً کیف یصنع فی زکاته. بعد قال یزکیته و لا یزکی ما علیه من الدَیْن انما الزکاة علی ما صاحب المال. من تصور می‌کنم که این به معنای، حالا عبارت صحیحش یُنْسِی است، یَنْسَیُ است، یَنْسیٰ است، نحوۀ تلفظش چجوری است آن هم خیلی نمی‌دانم. ولی مراد این هست که یشتری نسیئةً او عینةً، نه یبیع. توضیح ذلک این که در پاسخ امام علیه السلام ازش استفاده می‌شود، می‌گوید آن کسی که مورد سؤال هست کسی است که دین دارد. کسی که مشتری نسیه‌ای هست. مشتری الآن مالک این مال هست، ولی ذمه‌اش مشغول است، پولش را باید بعداً پرداخت کند. عینه هم این هست، عینه هم یک چیزی شبیه نسیه است، می‌گویند گاهی اوقات برای فرار از ربا می‌آمدند یک کسی یک مالی را به دیگری می‌فروخته مدت‌دار. بعد همان مال را فی المجلس ازش می‌خریده به قیمت کمتر به چیز حالاً. آن پول حال را به آن طرف تحویل می‌داده، بعد که بعداً پول بیشتر را که پول آن معاملۀ اوّل هست بعداً چیز بگیرد، یعنی در واقع فرض کنید یک جنسی را، یک میلیون به طرف می‌فروخته بعد نهصد هزار تومان ازش می‌خریده. بعد نهصد هزار تومان را تحویل می‌داده، آن یک میلیون را یک سال دیگر که قرار بوده سر رسید آن نسیه باشد چیز بشود. در نتیجه این وسط صد هزار تومانی اضافه دریافت می‌کرده، برای این که از بحث ربا خلاصی پیدا کنند به نحو تبدیل بیعی. یکی از حیل ربا هست عینه. که مورد بحث هم هست در میان عامه که صحیح هست، صحیح نیست امثال اینها، در همان شاخه‌های بحث حیل است. این به نظر می‌رسد بحث این هست که یک شخصی هست که به نحو عینه تحویل می‌گیرد، یعنی یک جنسی را نسیةً زمان‌دار می‌خرد به نحو نقد می‌فروشد پول نقدش را تحویل می‌گیرد. پول نقد را که تحویل گرفت این پول را الآن مالکش است، ولی در مقابل ذمه‌اش مشغول بیشتر از این پول هم هست، چون نسیه مبلغ بیشتر هست بعد مبلغ بیشترش را بپردازد، صحبت سر این است که اگر مال این پولی را که تحویل گرفته مثلاً نقدین هست یا سنی‌ها که مال التجارة را هم قائل هستند مال التجارة هست این بر مقترض، الآن به منزلۀ مقترض است دیگر، بر این مقترض واجب هست بپردازد یا واجب نیست؟ امام علیه السلام می‌فرماید که نه واجب نیست طبق این روایت. واجب نیست چون کأنّه من صاحب مال نیستم. صاحب مال آن کسی هست که می‌تواند از من مطالبه کند و عوض بگیرد، او هست که صاحب مال. یعنی مقرض را صاحب مال تلقی کرده، مقترض را صاحب مال تلقی نکرده. این چیزی هست که در روایات اصلاً در آن بحث هست که اصلاً صاحب مال کی است و اینها.

شاگرد:‌ این فاعل یزکی را با فاعل یزکیه را شما از هم متفاوت می‌گیرید؟

استاد: نه یکی می‌گیرد. هر دویش یکی است. فی الرجل، رجلی هست که نسیه خریده. یا به نحو عینه خریده، نفروخته، روی این خریدن می‌خواهم تأکید کنم. فلا یزال ماله دَیْناً علیه، مالی که الآن دارد این مال دِیْن به گردنش است یعنی در قبال این مال یک دِیْن دارد. الآن چون نسیه خریده این مال، مال را الآن مالک هست ولی دِیْن به گردنش دارد. کیف یصنع فی زکات. زکات این مال را چه کار می‌کند؟ امام علیه السلام می‌فرماید که یزکیه و لا. مالش را تزکیه می‌کند و لا یزکی ما علیه من الدِیْن. مالش را که تزکیه می‌کند به مقدار دینش را کسر می‌گذارد. انما الزکاة علی صاحب المال. زکات بر مال صاحب که مقرض هست، همان فروشنده در این مثال فروشنده هست. زکات بر او هست که چون او هست که مالک این شیء است. ببینید این عبارت، این معانی مختلفی که ما کردیم برای این که، این که ملکیت را به چه معنایی شرط دانستند، عرض کردم معانی مختلفی برای چند تا معنا کردیم. ۳ تا، ۴ تا معنا کردیم، یک معنای دیگر هم هست بعداً عرض می‌کنم. آن معانی مختلفی که هست یکی از معانی این بود که شخص باید بالفعل مالک باشد. ولی شأنیت مالکیت کافی نیست. اگر این معنا باشد این روایت بر خلاف آن معنا دلیل است. چون این معنایش این است که مقرض که بالفعل مالک آن عین نیست، بالقوه مالک هست، همین مقدار کافی هست برای مالکیت بالقوه برای این که، البته بالقوۀ بالقوه هم نیست، یعنی یک کلی را مالک هست آن کلی تطبیقش بر این عین خارجی این تطبیقش بالقوه است. من مالک به نحو ذمه مالک شیء هستم، عین را مالک نیستم، مالکیت مقرض، مالکیتش نسبت به عین بالقوه است. این می‌خواهد بگوید همین مقدار که مالک بالقوه نسبت به عین باشد کافی هست، آن صاحب مال همان مقرض هست باید مقرض زکات بپردازد.

**شاگرد:** در عین حال اینطوری است، اگر موجل باشد که الآن ؟؟؟

**استاد:** ولو موجل. نسیه که الآن موجل است. یعنی الآن هم دِیْن موجل مالکیتش بالفعل است. زمان ملکیتش آینده است. همین الآن من مالکم در ذمۀ طرف شیءای را که در آینده هست.

شاگرد:‌ اثبات ؟؟؟ مقرض که نمی‌کنیم نفی

استاد: اثبات انما الزکاة علی صاحب المال می‌خواهد همین را بگوید. می‌گوید زکات بر این نیست بر صاحب مال است، و این هم صاحب مال نیست، صاحب مال کس دیگر است.

شاگرد: نمی‌گوید که آن هم صاحب مال است

استاد: نه در اصلاً مقام این است، در مقام این است که او صاحب مال است نه این صاحب مال است. زکات را مفروق عنه گرفته، زکاتی هست. این زکات بر شما نیست، بر صاحب مال است.

شاگرد: روایت عبد بود که می‌گفت نه مال عبد است نه مال مولی

استاد: نه این انما الزکاة علی صاحب المال دارد اثبات می‌کند. می‌گوید اینجا زکات هست ولی زکات بر صاحب المال است.

شاگرد: مشتری نسیه است، می‌توانیم بگوییم فقط در مقام نفی است.

استاد: نه، انما الزکاة هم اثبات می‌کند هم نفی می‌کند. می‌گوید زکات بر شما نیست، بر صاحب مال است. حالا این را اجازه بدهید، این روایت معارض دارد. نمی‌خواهم، این یک ظاهر بدوی‌اش این هست و توضیحاتی دارد. اجازه بدهید در موردش صحبت می‌کنم. ولی ظاهر بدوی این روایت این معنا هست، مرحوم مجلسی این روایت را که توضیح می‌دهد، اینجوری توضیح داده، در ذیل این روایت در مرآة العقول گفته این روایت دو تا مضمون دارد، یک مضمون این هست که بر مقترض زکات واجب نیست، یکی این که بر مقرض واجب است. ایشان می‌گوید و ما تضمنه هذا الخبر من تزکیة الدین محمول علی الاستحباب او التقیة. من تزکیة الدین یعنی مُقْرِض. این محمول علی الاستحباب او التقیة فان جمهور اهل الخلاف علی ایجاب الزکاة فی الدین. یعنی به گردن مقرض. و الاخبار الدالة علی عدم الوجوب فیه کثیرة فلا بد من الجمع. و اما نفی الزکاة فی ما علیه من الدِیْن. این که مقترض به گردنش نیست فمحمول ایضا علی عدم بقاء عین المال حولاً کما تدلُّ علیه اخبار القرض. نفی زکات به این اعتبار هست کأّن یک سال نزدش باقی نمی‌ماند. این شرایط آن را چیز نبوده. البته کما تدل علیه اخبار القرض من مرادم تصور می‌کنم ایشان مرادش این هست که از اخبار قرض استفاده می‌شود که بر مقترض واجب است، اگر مقترض یک سال دیگر باشد واجب است نه این که این قید خاصی که عدم بقاء عین المال حولاً عنده این هم، این یک همچین چیزی در هیچ روایتی من ندیدم ولی روایت‌های زیادی داریم که می‌گوید بر مقترض واجب هست و در موردش.

حالا یکی از این روایت‌ها را من می‌خوانم که دیروز خواندم نیمه کاره ماند. آن روایت، روایت زراره است.

«عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام رَجُلٌ دَفَعَ إِلَى رَجُلٍ مَالًا قَرْضاً عَلَى مَنْ زَكَاتُهُ أَ عَلَى الْمُقْرِضِ أَوْ عَلَى الْمُقْتَرِضِ»

همان بحثی که در میان عامه مطرح شده. روایت صحیح السند هم هست، بنابر این که روایت‌های ابراهیم بن هاشم را ما صحیح السند می‌دانیم.

می‌گوید: «قَالَ لَا بَلْ زَكَاتُهَا»

این تعبیر «لا» هم که تعبیر کرده کأنّه می‌خواهد نفی کند آن چیزی که در میان عامه مرسوم بوده، عامه هم به مقترض زکات را واجب می‌دانند. امام علیه السلام می‌گوید آن چیزی که در میان عامه معروف است آن درست نیست، بر مقترض هست نه بر مقرض.

می‌گوید: «لَا بَلْ زَكَاتُهَا إِنْ كَانَتْ مَوْضُوعَةً عِنْدَهُ حَوْلًا عَلَى الْمُقْتَرِضِ»

اگر یک سال بگذرد در دست مقترض باشند یعنی شرایط زکات که حول هست در نزد مقترض وجود داشته باشد زکات به گردن او هست.

«قَالَ قُلْتُ فَلَيْسَ»

حالا که بر مقترض هست دیگر بر مقرض نیست؟ امام علیه السلام می‌فرمایند یک مال که دو بار زکات بهش تعلق نمی‌گیرد.

«قَالَ قُلْتُ فَلَيْسَ عَلَى الْمُقْرِضِ زَكَاتُهَا قَالَ لَا لَا يُزَكَّى الْمَالُ مِنْ وَجْهَيْنِ فِي عَامٍ وَاحِدٍ»

ببینید این که زکات بر مقرض بودنش اینقدر برایش در ذهنش جاگیر شده بوده که هی گوشه می‌زند که حالا مقترض واجب است ولی مقرض هم کأنّه باید به گردنش واجب باشد.

«قَالَ قُلْتُ فَلَيْسَ عَلَى الْمُقْرِضِ زَكَاتُهَا قَالَ لَا لَا يُزَكَّى الْمَالُ مِنْ وَجْهَيْنِ فِي عَامٍ وَاحِدٍ وَ لَيْسَ عَلَى الدَّافِعِ شَيْ‌ءٌ»

مقرضی که قرض داده این چیزی به گردنش نیست.

«لِأَنَّهُ لَيْسَ فِي يَدِهِ شَيْ‌ءٌ لِأَنَّ الْمَالَ فِي يَدِ الْآخَرِ»

من دیگر این مال ملک من نیست به دیگری دادم، و مقرض هست که فی یده، یعنی در ملکش.

«فَمَنْ كَانَ الْمَالُ فِي يَدِهِ زَكَّاهُ»

این مقترض هست که مال در دستش هست بنابراین او هست که مالک هست. امام علیه السلام تعبیر فی یده کردند، این که فی یده کردند این تصور کرده که صرفاً مال دست مقترض است، مالکش نیست. مالکش همان مقرض است.

«قَالَ قُلْتُ أَ فَيُزَكِّي مَالَ غَيْرِهِ مِنْ مَالِهِ»

این مال که مال مقرض است. این مقترض مال غیرش را از مال خودش بیاید زکاتش را بدهد؟ این که.

امام علیه السلام می‌فرمایند: «فَقَالَ إِنَّهُ مَالُهُ مَا دَامَ فِي يَدِهِ»

اینجور نیست که مالش نباشد، نه مالش است، ملک همین مقترض است.

«وَ لَيْسَ ذَلِكَ الْمَالُ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ»

این فقط مال این هست، مال کس دیگری هم نیست.

«ثُمَّ قَالَ يَا زُرَارَةُ أَ رَأَيْتَ وَضِيعَةُ ذَلِكَ الْمَالِ وَ رِبْحُهُ لِمَنْ هُوَ»

اگر این مال زیان بگیرد، کم بشود، زیاد بشود مال کی است؟

«وَ عَلَى مَنْ»، «لِمَنْ هُوَ» ناظر به ربحش است. وضیعه‌اش آن لمن علیه.

«وَ عَلَى مَنْ قُلْتُ لِلْمُقْتَرِضِ قَالَ فَلَهُ الْفَضْلُ وَ عَلَيْهِ النُّقْصَانُ وَ لَهُ أَنْ يَلْبَسَ وَ يَنْكِحَ وَ يَأْكُلَ مِنْهُ وَ لَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ لَا يُزَكِّيَهُ بَلْ يُزَكِّيهِ فَإِنَّهُ عَلَيْهِ.»

می‌گوید همۀ اختیاراتش را دارد می‌تواند بخورد، بپوشد، نکاح کند، همۀ اختیارات زیادی‌اش مال او است، کمی‌اش مال به گردن او است، پس بنابراین تمام احکام ملکیت را دارد. کاملاً ملکش است. «بل یزکیه فإنه علیه جمیعا» زکاتش هم به گردنش است.

ببینید این تکیه‌ای که این روایت دارد آن ذهنیتی که کأنّه زکات، مالی که قرض گرفته می‌شود ملک مقرض است. نه مقترض، امام علیه السلام اینجا دارد نفی می‌کند. که بابا این ملک مقترض است، نه ملک مقرض. حالا این روایت را با آن روایت علی بن جعفر و چیز چجوری باید جمع کرد، این باشد رفقا روایت را ببینند من فردا در موردش صحبت می‌کنم.

بنابر این این روایت به نظر می‌رسد که می‌خواهد روایت علی بن جعفر، حالا منهای جمعش که بعداً صحبت می‌کنیم در مورد جمعش، ظاهر بدوی‌اش این هست که کأنّه آن کسی که مالک مال هست مقرض است، می‌خواهد بگوید زکات مال مقرض است، مقرض است که مالک مال است و این اگر دلیل بر خلاف مطلبی که مرحوم آقای خویی می‌خواهند مدعی بشوند نباشند دلیل بر وفاقش نیست. اما حالا ممکن است کسی اینجوری استدلال کند بگوید حالا شارع تعبداً اینجا مقرض را مالک فرض کرده و مقترض را مالک ندانسته، یک تعبدی است، ولی یک کبرای مسلمی هست که زکات مال مالک است. این کبریٰ یک کبرای شرعی است. یک تطبیق تنزیلی و یک سلب تنزیلی شارع اینجا انجام داده. یعنی این که زکات به گردن مالک است و به گردن غیر مالک نیست، اینجا مالک را تطبیق داده تنزیلاً بر مقرض. و مالک را سلب کرده تنزیلاً از مقترض. ما بگوییم این حالا این بحث سلب تنزیلی و تطبیق تنزیلی مانع از این نمی‌شود که ما به آن کبریٰ نتوانیم تمسک کنیم. یک کبرای کلی هست، هر جایی که آن کبریٰ دلیل شرعی بر خلافش وجود داشت ولو به نحو تطبیق تنزیلی، سلب تنزیلی وجود داشت ما به آن کبریٰ اخذ نمی‌کنیم ولی در جاهایی که تطبیق تعبدی و سلب تعبدی بر خلاف ظاهر نباشد تمسک می‌کنیم. بنابراین ممکن است مرحوم آقای خویی به این تمسک می‌کنند کأنّ زکات به گردن صاحب مال است، به گردن غیر صاحب مال هم نیست، انما الزکاة علی صاحب المال. بگوییم این تقریبی هست که مرحوم آقای خویی به این تقریب تمسک می‌کنند.

اینجا به نظر می‌رسد که اگر این هم باشد، روایت در مقام بیان کبریٰ نیست. بلکه می‌خواهد این کبریٰ را تطبیق تنزیلی و سلب تنزیلی بر مورد بکند. و روایتی که در مقام بیان کبریٰ نیست اطلاق ندارد. فرض کنید که می‌شود شهادت عادل را قبول کرد. امام علیه السلام می‌گوید زید عادل است پس شهادتش مقبول است. و شهادت عادل مقبول است. اینجا یک کبرای مطویه وجود دارد و آن کبریٰ این هست که شهادت عادل مقبول است، ولی امام علیه السلام در مقام بیان این کبریٰ بما هو کبریٰ نیست. بنابر این اگر یک شرایط دیگری در مورد قبول شهادت وجود داشته باشد، شاهد باید مرد باشد. شاهد باید امامی باشد. شاهد باید، شاهد یجر نفعا برایش نباشد. اینجور شرایطی که در شاهد وجود دارد. و اینجور موارد ثبوتش در مورد مسلم باشد، فقط یک مورد، یک چیز خاصش مشکوک باشد اینجا نیازی نیست امام علیه السلام همۀ قیودات را ذکر کنند. آن قیدی که مورد بحث هست آن قید را فقط باید ذکر کند. روی همین جهت حاج آقا روی این بحث روایتی که به آن تمسک شده برای حجیت مطلق ثقه، ا فیونس بن عبد الرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی، در این روایت حاج آقا این مطلب اشاره می‌فرمودند که این روایت در مقام بیان کبریٰ نیست، در مقام تطبیق کبریٰ بر مورد است. خب اگر در قبول خبر ثقه یک شرایطی شرط باشد، مثلاً باید مرد باشد، باید امامی باشد، و سایر شرایط را. و شرایطی که ثبوتش در مورد بحث ما مسلم است، خب یونس بن عبد الرحمن مرد است دیگر، یونس بن عبد الرحمن امامی بودنش مسلم بوده. آن چیزی که برای راوی شک داشته وثاقتش است. این جا لازم نیست راوی تمام قیوداتی را که دخالت دارد ذکر کند. آن قید مشکوک را اینجا ذکر می‌کند می‌گوید أ فیونس بن عبد الرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی. خب اینجا اگر بحث در ما نحن فیه هم این هست اگر ما در مورد زکات یک سری شرایطی وجود داشته باشد، یعنی شخصی که زکات می‌خواهد بپردازد مثلاً باید یک خصوصیاتی باید داشته باشد غیر از بحث مالکیت سایر خصوصیات دیگری هم در باب زکات مثلاً معتبر باشد. اینجا سؤال سائل از آن خصوصیات نیست، سؤال سائل این هست که آقا آن مالکیتی که در زکات معتبر است آن مالکیت مُقْرِض هست که آن مالک هست یا مُقْتَرِض هست که مالک هست. امام علیه السلام تنزیلاً فرمودند مقرض مالک است و مقترض مالک نیست. بنابراین آن شرط ملکیتی که اینجا در جای خودش فی الجمله شرط هست آن شرط را تطبیق داده شده بر مقرض نه بر مقترض. همان که همۀ کسانی که مالک هستند باید زکات بدهند و همۀ کسانی که مالک نیستند نباید زکات بدهند، این ناظر به آن حیثش نیست.

شاگرد: آقای خویی نمی‌خواهد این را انکار کند که شاید شرایط دیگری هم دارد. شرط لازمش ملکیت هست.

استاد: دقت نکردید، شرط لازمش هم این نیست.

شاگرد: اصل این مفروض گرفته

استاد: نه آقای خویی می‌گوید که بر غیر مالک اصلاً چیز نیست اوّلاً. آقای خویی می‌گوید بر غیر مالک استدلال آقای خویی این هست می‌گوید بر غیر مالک واجب نیست.

شاگرد: از روایت این استفاده نمی‌شود که شرایط دیگری نیست، شاید شرایط دیگری هم باشد.

استاد: نه بحث این روایت دو حیث دارد، می‌گوید که بر مقرض هست و بر مقترض نیست. بر مالک هست بر غیر مالک نیست. می‌گوید آن شرطی که شرط ملکیتی که در حق مالک هست در مورد غیر مالک نیست این شرط مصداقش چی است؟ خب ممکن است این شرط برای مالک شرط‌های دیگری هم داشته باشد، برای غیر مالک هم که زکات ندارد شرط‌های دیگر هم ممکن است داشته باشد، هر دو طرفش را. هم در مورد وجوب زکات هم عدم وجوب زکات دو طرف قضیه را در نظر بگیرید.

شاگرد: در ناحیۀ سلبش

استاد: در ناحیۀ سلب در هر دو جهتش.

شاگرد: همین مقدار کافی است که بگوید

استاد: در هر دو جهتش این سؤال فقط جنبۀ اثباتی نیست، هم جنبۀ اثباتی مورد سؤال است هم جنبۀ سلبی مورد سؤال است.

شاگرد: خب این جنبۀ سلبی حضرت فرموده این که صاحب مال نیست.

استاد: دقت کنید. بحث سر این هست می‌گوید این صاحب مال نیست مقرض صاحب مال است.

شاگرد: پس این ندارد.

استاد: این ندارد، مقرض هم دارد. مقرض هم دارد.

شاگرد: این که این ندارد به خاطر این که

استاد: دقت کنید. این ندارد مقرض هم دارد. یعنی در مورد مقرض ناظر به سایر، اولاً می‌خواهد بگوید که.

بقیه‌اش باشد وقت دیگر

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان